



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

بداد پندم استاد عشق ز استادی

که هین، بترس ز هر کس که دل بدو دادی

استاد عشق، خداوند و یا بزرگانی مانند مولانا از استادی خود به من پند عشق دادند و آن این که از همانیده شدن با چیزها و آدم‌ها به شدت بپرهیز، چرا که درد و رنج ایجاد می‌شود و زندگی‌ات خراب خواهد شد.

[دو انسان من ذهنی در ارتباط با هم، تصویر ذهنی یکدیگر را در مرکزشان گذاشته و با ارتعاش درد و جدایی به هم می‌پیوندند، نه ارتعاش زندگی با زندگی. بنابراین در چالش‌های ایجاد شده به جای این که فضا را بگشایند و عیب‌های خودشان را شناسایی کنند، همدیگر را مقصر دانسته و به این رابطه درد می‌ریزند و در نتیجه زندگی همدیگر را خراب می‌کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شکر نعمت، خوش‌تر از نعمت بود

شکر باره کی سوی نعمت رود؟

*شکر باره: کسی که بسیار شکر می‌کند و عاشق شکر است.

فضاگشایی و شکر نعمت که در ذات فضای گشوده‌شده وجود دارد به مراتب از خود نعمت و وضعیتی که ذهن نشان می‌دهد بالاتر است و انسانی که هر لحظه به خاطر دید عدم بین شکر به جای می‌آورد و شکر باره می‌گردد هرگز جذب نعمت‌ها نمی‌شود.



[در واقع رضا در ذات شکر نهفته است. حال انسانی که قدر نعمتی را نمی‌داند و راضی نیست و دوباره با ذهن خواهان نعمت دیگری ست همیشه ناراضی خواهد بود. شکر نعمتی را به جای آوردن مستلزم رعایت قانون جبران پیرامون آن نعمت است مثلاً شکر نعمت جوانی را به جای آوردن این است که جوان با نیروی جوانی کار و فعالیت کند، وقتش را به بطالت نگذراند و دچار کاهلی و سستی نگردد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

شُکر، جانِ نعمت و، نعمت چو پوست

ز آنکه شُکر آرد تو را تا کوی دوست

[ای انسان به این حقیقت آگاه شو که] مرکز عدم و شکرگزاری جانِ نعمت است و بسیار اهمیت دارد. اما خود نعمت، آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، در عین معتبر بودن، مهم نیست و نباید در مرکزت باشد. چراکه فضاگشایی و رضا داشتن، تو را به کوی دوست می‌رساند، یعنی موجب وصل شدن تو به زندگی می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶

بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام

پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام

*مُدام: شراب

ای کسی که هر لحظه مست شراب غرور و پندار کمال بوده و در خواب ذهن براساس همانیدگی‌ها به دنبال خودنمایی و شیرۀ تأیید و توجه هستی، در واقع تو در کنار بام هستی و امکان دارد بیفتی، یا کمی عقب‌تر بنشین و استدلال نکن و یا به‌طور کلی سیستم من‌ذهنی را رها کن و از نردبان غرور پایین بیا.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۷

هر زمانی که شدی تو کامران

آن دم خوش را کنار بام دان

ای انسان هرگاه براساس یک همانیدگی شکوفا شدی و به واسطه آن به خودنمایی و فخرفروشی مشغول شدی، بسیار مواظب باش که در آن وقت دلنشین بر لب بام ایستاده‌ای و در معرض سقوط هستی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۲

صبر همی گفت که: من مژده ده وصلم ازو

شکر همی گفت که: من صاحب انبارم ازو

صبر می گوید من به تو مژده و پیغام وصل می‌دهم. اگر فضا را باز کنی، به من عمل کنی و درد هشیارانه بکشی، دوباره با خدا یکی خواهی شد. شکر هم می گوید من صاحب انبار نعمت‌ها و بی‌نهایت فراوانی خداوند هستم. هرکسی بخواهد در هر زمینه‌ای به فراوانی یا کوثر خداوند دست پیدا کند، باید شکر کند.

[شکر انواع و اقسام دارد و چیزی مهم‌تر از آن نیست. صورت‌های مختلف آن در عالم، قدرشناسی، قانون جبران و کار کردن است. شکر کردن یک کار عملی‌ست. برای مثال جوانان باید برای به‌جا آوردن شکرانه بدن و ذهن سالم و توانمندشان، به کار و ارائه خدمات به مردم مشغول شوند و برای جامعه فرد مفیدی باشند].



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۴

جز که عفو تو که را دارد سند؟

هر که با امر تو بی باکی کند

خداوندا، هر کسی که در مقابل اجرای امر تو نافرمانی کند، یعنی به جای این که با فضاگشایی امور زندگی اش را به دست اداره تو بسپارد، از سبب سازی ذهن استفاده کند، به جز عفو و بخشش تو چه تکیه گاه دیگری دارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۵

غفلت و گستاخی این مجرمان

از وفور عفو توست ای عفو لان

*عفو لان: محل عفو و بخشش

ای زندگی، ای معدن عفو و گذشت، جرئت و گستاخی من های ذهنی گناه کار که هر لحظه بر حسب پندار کمال و ناموس عمل می کنند و به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز با چیزهای آفل همانیده شده و هشیاری جسمی پیدا می کنند، به دلیل کثرت عفو و بخشش تو است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۶

دایماً غفلت ز گستاخی دمدم

که بر د تعظیم از دیده رمد

*رمد: درد چشم



غافل شدن از هشیاری حضور و فراموشی ذات خود همیشه از گستاخی ناشی می‌شود. فقط تعظیم در برابر خداوند و کوچک کردن من ذهنی می‌تواند چشم عدم ما را باز کرده و مرض همانیدگی‌ها را درمان کند.

[تعظیم خدا یعنی تمام امور زندگی‌مان را با فضاگشایی به‌دست خداوند بسپاریم، این عکس گستاخی است که ما با سبب‌سازی ذهن به‌وسیله من ذهنی زندگی‌مان را اداره کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیم خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

افراشتن آسمان درون و تعظیم خداوند را به‌پا داشتن به چه معناست؟ این‌که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، من ذهنی و خصلت‌های آن مثل قوه رنجش، ناموس، پندار کمال و دردها را کوچک و خوار کرده و اداره امور خود را به‌دست زندگی بسپاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحید خدا آموختن؟

خویشتن را پیش واحد سوختن

چگونه می‌توان توحید خدا را آموخت؟ با لحظه‌لحظه فضاگشایی و سوزاندن وجود موهومی من ذهنی در پیشگاه خداوند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت با فضاگشایی وجود موهومی من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی بخش بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۷

غفلت و نسیان بد آموخته

ز آتش تعظیم گردد سوخته

غفلت و نسیان بدی که ما در من ذهنی آموخته ایم، در اثر آتش تعظیم، یعنی فضاگشایی و تسلیم ادره امور به دست «قضا و کن فکان» می سوزد و از بین می رود.

[غفلت و نسیان، دو خاصیت من ذهنی ست که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز از بین می رود. حال ما چنان جنس اصلی و خداگونه خود را فراموش کرده ایم که گمان می کنیم از جنس من ذهنی هستیم و مقصود اصلی خود یعنی زنده شدن به زندگی را جدی نگرفته، نسبت به آن غفلت می کنیم و سستی می ورزیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۸

هَبَّتْش بیداری و فطنت دهد

سهو و نسیان از دلش بیرون جهد

*فطنت: زیرکی و هوشیاری

هیبت و عظمت فضای گشوده شده به انسان بیداری و دانایی می بخشد. بدین ترتیب انسان به یاد می آورد که از جنس آلت بوده و فراموشی از دل او بیرون می رود.

[ما در من ذهنی همواره مرتکب خطا شده و جنس اصلی خود را فراموش می کنیم. پس اگر می خواهیم هویت اصلی خود را به یاد بیاوریم، باید همواره فضاگشایی کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۹

وقتِ غارت خواب نآید خلق را

تا پَنرَ باید کسی زو دلق را

چنان که مثلاً در هنگام غارت دزدان، خواب به چشم مردم نمی آید که مبادا کسی بیاید و رخت و لباس آن ها را بدزدد و ببرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

خواب چون در می رمد از بیمِ دلق

خوابِ نسیان کی بُود با بیمِ حَلَق؟



در جایی که ترس دزدیده شدن اموال، خواب را از چشمان مردم می‌رباید، پس با وجود من‌ذهنی که در پی گرفتن جان زنده زندگی‌ست آدمی چگونه در ذهن به خواب فراموشی فرورفته و جان خود را از دست می‌دهد؟ [مولانا در این ابیات توجه ما را بدین معطوف می‌دارد که همواره با هشیاری نظر پاسبان حضور خویش باشیم و در این امر حیاتی و ضروری بکوشیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

لَا تُؤَاخِذِ اِنْ نَسِينَا، شد گواه

که بود نسیان به وجهی هم گناه

پس آیه‌ای که می‌گوید «مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم» گواه بر این امر است که اگر انسان در ذهن دچار فراموشی شود و منظور آمدن خود به این جهان را از یاد ببرد، مرتکب گناه شده‌است.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶

«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا ...»

«... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ...»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

ز آنکه استکمال تعظیم او نکرد

ورنه نسیان در نیوردی نبرد



به سبب این که انسان تعظیم و بندگی خدا را آن چنان که شایسته است به جا نیاورده و به حد کمال نرسانده است یا به عبارتی تسلیم نبوده و من ذهنی را به طور کامل صفر نکرده است، بنابراین این غفلت و از یاد بردن خدا، به او حمله کرده، هشیاری او را پایین آورده و به خواب عمیق ذهن فرو رفته است.

[مولانا در این بیت توجه ما را به تعظیم واقعی و به کمال رساندن آن جلب می کند. آن چنان که اگر بعضی خصوصیات من ذهنی را کنار بگذاریم ولی هم چنان حاضر نباشیم من ذهنی را به طور کامل با فضاگشایی و تسلیم از دست بدهیم و اداره امور زندگی را به خدا بسپاریم، پس در تعظیم خداوند کامل عمل نکرده ایم. در نتیجه دردها و همانیدگی های گذشته دوباره به مرکزمان آمده، باعث می شود تا درست نبینیم و مورد حمله من ذهنی قرار بگیریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۳

گرچه نسیان لآبد و ناچار بود

در سبب ورزیدن او مختار بود

هر چند انسان با ورود به این جهان و تحت تعلیم جامعه قرار گرفتن، ناگزیر من ذهنی ساخته و به ناچار دچار فراموشی شده و منظور آمدن خود را از یاد برده است، اما او این قدر اختیار دارد تا عواملی که سبب ایجاد فراموشی می شوند را انتخاب نکند. در واقع او مختار است در این لحظه فضا را باز کند، مسبب یا خداوند را پشت هر اتفاق ببیند و اداره امور را به او بسپارد، یا این که هر چه را که ذهن نشان می دهد مسبب دانسته و به نسیان دچار شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۴

که تهاون کرد در تعظیمها

تا که نسیان زاد یا سهو و خطا



*تهاون: سستی، سهل انگاری

وقتی انسان در تعظیم یا همان تسلیم و فضاگشایی مقابل حکم «قضا و کن فکان» و انداختن من ذهنی سستی و تعلل ورزید، این امر باعث شد تا فراموشی نسبت به خدا درون او زاده شده و یا به سهل انگاری و خطا دچار شود. [پس ما نیز به عنوان انسان باید این مسئولیت را بپذیریم که جنس اصلی خود را فراموش کرده، تسلیم نشده ایم و هرگز فضاگشایی نکرده ایم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

همچو مستی، کو جنایت‌ها کند

گوید او: معذور بودم من ز خود

مانند انسان مستی که در حالت مستی مرتکب جنایت شود و زمانی که هشیار می‌شود می‌گوید: من تقصیری نداشتم زیرا در حالت طبیعی و هشیاری به سر نمی‌بردم. [این بیت شرح حال ما انسان‌هاست که مست همانندگی‌ها شده و براساس دید غلط من ذهنی نه تنها زندگی خود و دیگران را خراب می‌کنیم، بلکه انرژی زنده زندگی را از بین برده و در من ذهنی می‌میریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

گویدش لیکن سبب ای زشتکار

از تو بد در رفتن آن اختیار

شخص در پاسخ به انسان مست می‌گوید: «ولی ای زشتکار، از دست دادن اختیار و قدرت انتخاب و همچنین تفویض آن به من ذهنی و همانندگی‌ها تقصیر خودت بود. تو باید با فضاگشایی در این لحظه مسئول کیفیت هشیاری خودت بوده و ناظر ذهنت باشی در غیر این صورت هرگونه جنایتی از تو سر بزند مقصر خودت هستی.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

بیخودی نآمد به خود، توش خواندی

اختیارت خود نشد، توش راندی

این بیخودی و مستی ناشی از همانیدگی‌ها در من ذهنی که سبب بی‌اختیاری و عدم نظارتِ تو بر ذهنت می‌شود، خودبه‌خود ایجاد نشد، بلکه تو آن را طلب کردی. [درحالی‌که می‌توانستی در این لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت صاحب اختیار و فرمانده زندگی خودت شوی].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۸

گر رسیدی مستی‌ای بی‌جهدِ تو

حفظ کردی ساقی‌جان، عهدِ تو

اگر هم بدون سبب‌سازی و کوششِ من ذهنی و در اثر فضاگشایی، شراب ایزدی از طرف زندگی به تو می‌رسید و از آن مست می‌شدی، در این صورت ساقی‌جان، خداوند عهد تو را حفظ کرده و حافظ و پشتیبان تو می‌شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۹

پُشت‌دارت بودی او و عذرخواه

من غلامِ زَلتِ مستِ اله

*پُشت‌دار: پشتیبان، حامی

*زَلت: لغزش



به این ترتیب در اثر همان فضاگشایی و عدم نگه داشتن مرکزت، خود زندگی از تو حمایت کرده و از جانب تو عذر می‌خواست یعنی مانع لغزش، فراموشی و یا سهو و خطای تو می‌شد. من غلام لغزش کسی هستم که مست زندگی‌ست و با فضاگشایی مرکزت را عدم نگه می‌دارد، در این صورت حتی اگر خطایی از او سر بزند خداوند پشتیبان اوست و خطایش را اصلاح می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

من غره به سست‌خنده او

ایمن گشتم که او خموش است

*سست‌خنده: تبسم، لبخند

من به این که خدا خواسته‌هایم را برآورده کرد و کارهایم جور شد پشت‌گرم و مغرور شدم. فکر کردم اوضاع خوب است و هر هدفی داشته باشم به آن می‌رسم. در واقع به دست آوردن همانیدگی‌ها، سست‌خنده زندگی به من بود و خاموش بودنش مرا فریب داد که آسیبی به من نمی‌زند. [اما همانیدگی‌های آفل از بین رفتند و بی‌مرادی‌ها آغاز شدند تا بفهمم زندگی خاموش نیست و دارد به من می‌گوید: «مواظب باش، مرا به حساب بیاور.»]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

هش دار که آب زیر گاه است

بحری‌ست که زیر گاه به جوش است

[مولانا خطاب به انسان می‌گوید: ای انسان هشیار باش آن چنان که آب در زیر گاه جریان یافته و آن را به حرکت درمی‌آورد، زندگی نیز مانند دریایی است که زیر گاه من ذهنی در حال جوش و خروش است.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

در روی تو بنگرد، بخندد

مغرور مشو که روی پوش است

*روی پوش: ظاهر سازی، پوشاندن باطن

پس درحالی که زندگی با شکوفا کردنِ همانیدگی‌ها و به مراد رساندنِ به روی تو نگاه می‌کند و می‌خندد مغرور نشو، زیرا این روپوش است و در باطن و پشتِ آن درواقع خرد کل است که تو را کنترل می‌کند و همان‌طور که این‌بار تو را به مراد رساند، دفعه بعد بی‌مرادت می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

شیری ست که غم ز هیبت او

در گور مقیم همچو موش است

پس جریانِ زندگی در انسان فضاگشا مانند شیری است که غم یا همان من‌ذهنی از ترس و هیبتش مانند موشی ست که در گور پنهان شده و ساکت و خاموش است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷

حزم آن باشد که ظن بد بَری

تا گریزی و شوی از بد، بَری

*حزم: تأمل با هشیاری نظر



پس دوراندیشی و تأمل این است که به من ذهنی و مرکز همانیده خود ظن بد ببری که شاید در این لحظه برحسب من ذهنی فکر و عمل می‌کنی. بنابراین با این شناسایی می‌توانی از خاصیت‌های بد من ذهنی فرار کرده و در امان باشی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

حَزْم، سُوء الظن گفته‌ست آن رسول

هر قدم را دام می‌دان ای فُضول

*فُضول: زیاده‌گو، کسی که به کارهای غیرضروری بپردازد.

حضرت رسول گفته‌است که حزم یا دوراندیشی این است که هر لحظه به خودت گمان بد داشته باشی که آیا برحسب من ذهنی فکر و عمل می‌کنی یا نه. بنابراین هر قدم و هر لحظه را مانند دامی بدان و هشیار باش تا چیزی را که به‌وسیله من ذهنی می‌بینی به مرکزت نیاورده و در دام آن گرفتار نشوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹

روی صحرا هست هموار و فراخ

هر قدم دامی‌ست، کم ران اوستاخ

*اوستاخ: گستاخانه

صحرای ذهن ظاهراً هموار و گسترده است، به‌طوری که انسان در من ذهنی هر فکر و عملی می‌کند، اما در هر قدم دامی وجود دارد پس هشیار باش و گستاخانه پیش نرو.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰

آن بُز کوهی دَوَد که دام کو؟

چون بتازد، دامش افتد در گلو

[مولانا در مثالی دیگر می گوید:] بز کوهی درحالی که در دشت وسیع می دَوَد با خود می گوید: پس دام صیاد کجاست؟ اما همین که آزادانه می تازد ناگهان در دام گرفتار می شود. ما نیز در من ذهنی بدون هشیاری ناظر به همانیده شدن ادامه می دهیم تا آن جا که یک بافت همانیدگی ساخته و به دام آن گرفتار می شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۵۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

زین کمین، بی صبر و حزمی کس نجست

حزم را خود، صبر آمد پا و دست

از این دام من ذهنی بدون صبر و تأمل و فضاگشایی هیچ کس نتوانسته نجات یابد. درواقع صبر مانند دست و پایی برای تأمل و فضاگشایی است. [خواندن و به کارگیری اشعار بزرگانی چون مولانا نیز حزم و دوراندیشی است تا با دید غلط ذهن فکر و عمل نکنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴

حزم کن از خورد، کین زهرین گیاست

حزم کردن زور و نور انبیاست

[ای انسان] با تأمل و نظارت بر ذهنت از خوردن غذای همانیدگی و جلب تأیید و توجه دیگران پرهیز کن، زیرا مانند گیاهی زهرآگین است و مرکزت را مسموم می کند. حزم یا همان تأمل و فضاگشایی مانند نیرو و نور پیغمبران است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵

کاه باشد کوه به هر بادی جهد

کوه کی مر باد را وزنی نهد؟



این گاه است که با وزش باد به هر طرف می‌افتد. اما وزش باد چگونه می‌تواند کوه را حرکت دهد؟ [بنابراین هرکسی که با قرار دادن همانیدگی‌های مختلف در مرکزش مدام به این طرف و آن طرف کشیده می‌شود مانند گاه است. اما کسی که زندگی در او ریشه دارد و مانند کوه است، باد همانیدگی‌ها روی او هیچ تأثیری ندارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶

هر طرف غولی همی خواند تو را

کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

از هر طرف یک غول من‌ذهنی به‌وسیله همانیدگی تو را به‌سوی خود می‌خواند و می‌گوید: ای برادر اگر می‌خواهی راه را بدانی پس به‌سوی من بیا.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷

ره نمایم، همراهت باشم رفیق

من قلاووزم در این راه دقیق

*قلاووز: پیشاهنگ، پیشرو

من‌ذهنی می‌گوید: ای دوست من، راه را به تو نشان می‌دهم، همراهت می‌شوم و در این راه دقیق یا همان رفتن از ذهن به فضای حضور و زنده شدن به خدا، من راهنما و رهبرت خواهم بود.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۸

نی قلاوزست و نی ره داند او

یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو

اما آن غول من ذهنی نه راهنماست و نه راه را می‌شناسد. ای یوسف، ای انسانی که از جنس خدا و زندگی هستی، هرگز به سوی انسان‌های گرگ‌صفت که من ذهنی دارند نرو، چراکه از طریق ارتعاش بد مرکزت را آلوده می‌سازند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۹

حزم آن باشد که نفریبد تو را

چرب و نوش و دام‌های این سرا

حزم و دوراندیشی آن است که همیشه فضا را باز کنی و از راهنمایی «قضا و کُن فکان» استفاده کنی تا چیزهای چرب و شیرین این جهانی که ذهن به تو نشان می‌دهد، تو را فریب نداده و جذب خود نکند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰

که نه چربش دارد و نی نوش، او

سحر خواند، می‌دمد در گوش، او

زیرا این چیزهایی که ذهن به تو نشان می‌دهد نه چربش و دلربایی دارد و نه همچون عسل شیرین است، هرچند که ظاهراً چنین می‌نماید. درواقع ذهن و همانیدگی‌ها افسونگر هستند، به طوری که سحر خود را توسط جذب چیزهای این جهانی در گوشت می‌خواند و در تو می‌دمد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

گفت حق که بندگانِ جفتِ عَوْنِ

بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْنِ

«حق تعالی فرموده‌است: بندگانِ که مشمولِ یاری و عنایتِ حق قرار گرفته‌اند، در روی زمین به‌آهستگی و فروتنی، [تسلیم و فضاگشایی]، گام برمی‌دارند.»

[مولانا می‌خواهد به ما بگوید هر قدمی که می‌خواهیم در این جهان برداریم باید با احتیاط و مراقبت همراه باشد، به طوری که در مقابل من‌های ذهنیِ دردسازی که همواره می‌خواهند از طریق حرف و یا عمل به ما درد بدهند، واکنش نشان ندهیم، تأمل کنیم و فضا را بگشاییم تا با کمک خداوند به من‌ذهنی دچار نشویم.

قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

«بندگانِ خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به‌ملايمت سخن گویند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۵

پا برهنه چون رود در خارزار؟

جز به وقفه و فِکرت و پرهیزگار



برای مثال انسانِ پابره‌نه چطور می‌تواند در زمینِ پر از تیغ و خار راه برود؟ مسلماً هشیارانه تأمل می‌کند و به‌آهستگی قدم برمی‌دارد. [درواقع این جهان درست مانند خارزار است، زیرا اگر با هرچه که در آن است همانیده شویم به ما درد می‌دهد. برای قدم گذاشتن در چنین خارزاری باید بسیار مراقب باشیم و با پرهیز از همانیده شدن و فضاگشایی تأمل کنیم تا به خود و دیگران درد ندهیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۵

زین نظر، وین عقل، نآید جز دَوار

پس نظر بگذار و بگزین انتظار

*دَوار: سرگستگی، سرگردانی

از این دیدِ سطحی و عقل من‌ذهنی چیزی جز سرگستگی و سردرگمی حاصل نمی‌شود. پس با فضاگشایی و عدم کردنِ مرکز، دیدن از طریق همانیدگی‌ها را کنار بگذار، هشیاری جسمی را رها کن و منتظر هشیاری اصیلِ حضور باش، [مبادا این خیال به سرت بزند که تو با عقل من‌ذهنی می‌دانی و معلم هستی!]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶

از سخن‌گویی مجوید ارتفاع

منتظر را به ز گفتن، استماع

*ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جُستن

*استماع: شنیدن



هرگز نخواهید از طریق حرف زدن و فکر بعد از فکر به عنوان من ذهنی بلند شوید تا قد من ذهنی تان بلندتر شود، زیرا برای کسی که فضا را می‌گشاید و منتظر هشیاری حضور است، گوش دادن بهتر از حرف زدن به عنوان من ذهنی است. [انسان حتی در کارهای روزمره خود نیازمند هشیاری حضور است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۷

منصبِ تعلیم، نوعِ شهوت است

هر خیالِ شهوتی در ره بُت است

در صورتی که یک معلم با درس دادن همانیده شده باشد، این مقام معلمی برای او نوعی شهوت محسوب می‌شود. در راه رسیدن به خداوند هر گونه فکر و خیال همانیدن، هم چون بُتی است که می‌تواند انسان را بت پرست و از جنس جسم کند. [پندار کمال من ذهنی باعث می‌شود انسان فقط خودش را دانا بداند و خیال کند همچون معلمی است که باید راه و رسم زندگی و فکر کردن را به مردم یاد بدهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۸

گر به فضلش پی ببردی هر فضول

کی فرستادی خدا چندین رسول؟

*فضول: یاوه‌گو، کسی که به کارهای غیر ضروری می‌پردازد.

اگر قرار بر این بود که هر انسان یاوه‌گویی که من ذهنی دارد به فضل و بخشش خداوند پی ببرد، پس چرا خداوند این همه پیامبر برای هدایت انسان‌ها نازل کرد؟ [در این بیت مولانا می‌خواهد به ما بگوید که باید دست از یاد دادن



برداریم و با کنار گذاشتن پندارِ کمالِ من ذهنی، فضا را باز کنیم و منتظر بمانیم تا زندگی از طریق خرد فضای گشوده شده چیزی به ما یاد بدهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۹

عقلِ جزوی همچو برق است و درخش

در درخشگی کی توان شد سوی وُخُس؟

*درخش: آذرخس، برق

*وُخُس: نام شهری در ماوراءالنهر کنار رود جیحون

عقلِ من ذهنی را می توان به آذرخس تشبیه کرد که موقع بارش باران در آسمان نمایان می شود. اما نورِ برقِ آن یک لحظه روشن شده سپس دوباره خاموش می شود، این قطع و وصل شدنِ نورِ برق فقط انسان را سرگردان می کند، پس چطور می توان در چنین نوری به فضای گشوده شده راه پیدا کرد؟ [بنابراین با هشیاری جسمی نمی توان به فضای گشوده شده راه یافت.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۰

نیست نورِ برق، بهر رهبری

بلکه امرست ابر را که می گری

بنابراین درخششِ رعد و برقِ هشیاری جسمی برای نشان دادنِ راه رسیدن به فضای گشوده شده نیست، بلکه درواقع امرِ خداوند به انسان در من ذهنی است که به او می گوید گریه کن و فضا را باز کن تا لطیف شوی، درست همچون بارش باران پس از رعد و برق.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۱

برقِ عقلِ ما برای گریه است

تا بگرید نیستی در شوق هست

درخشش و روشنگری‌های موقت عقل من ذهنی که گاهی موفق می‌شود و گاهی شکست می‌خورد نیز فقط به این خاطر است که انسان درک کند من ذهنی و تمام همانیدگی‌هایش هیچ‌وپوچ و نیستی است. او باید درک کند هشپاری جسمی که هر لحظه می‌خواهد با خودنمایی به صورت «هست» جلوه کند دروغین است و به درد نمی‌خورد پس باید برای شوقِ هستی حقیقی که زنده شدن به خداست، بگرید. به این صورت که در مقابل اتفاقات فضا را بگشاید و به چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجهی نکند. [برقِ عقل من ذهنی انسان همین قدر می‌فهمد که یک اشکالی وجود دارد، بقیه‌اش را باید فضاگشایی کند تا کار را زندگی پیش ببرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۲

عقلِ کودک گفت بر کُتاب تَن

لیک نتواند به خود آموختن

*کُتاب: مکتب‌خانه

تَن: فعلِ امر از مصدرِ تنیدن، دلالت دارد بر «خود را به هر چیزی بستن، بر چیزی یا کاری مصمم بودن، مدام به کاری یا چیزی مشغول بودن»



به عنوان مثال عقل کودک در همین حد می‌فهمد که باید به مدرسه برود، اما خود به تنهایی نمی‌تواند چیزی بیاموزد. در واقع هر انسانی با عقل من‌ذهنی تا این اندازه می‌فهمد که یک اشکالی وجود دارد، اما نمی‌تواند خودش این اشکال را حل کند و به خودش عشق و خرد زندگی را یاد دهد، بلکه باید فضا را بگشاید تا زندگی به او کمک کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۳

عقلِ رنجور آردش سویِ طبیب

لیک نبود در دوا عقلش مُصیب

*مُصیب: اصابت کننده، راست‌کار، راست و درست عمل کننده

[مولانا در مثالی دیگر می‌فرماید:] عقل شخصی که دچار بیماری شده در همین حد می‌تواند به او کمک کند که او را به یک دکتر برساند، اما این عقل نمی‌تواند به او دوا بدهد تا او را درمان کند. [در این ابیات مولانا ما را متوجه این امر می‌کند که تنها وظیفه هشیاری جسمی تشخیص دادن این موضوع است که باید هرچه سریع‌تر از طریق فضای گشوده‌شده به مرکز عدم و فضای یکتایی پناه ببرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۴

نک شیاطین سویِ گردون می‌شدند

گوش بر آسرارِ بالا می‌زدند

*نک: اینک، بلکه



شیاطین یا همان من‌های ذهنی معنوی درحالی که با شهوتِ حرف زدن و یاد دادن به مردم، یک من‌ذهنی معنوی تربیت می‌کردند، اصرار به نگه داشتن هشیاری جسمی داشتند. آن‌ها به‌جای این که حقیقتاً فضا را باز کنند، با خواندن ابیات مولانا و اندکی زنده شدن به هشیاری حضور، ادعای معنویت کرده و به اسرار فضای گشوده‌شده گوش می‌دهند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۵

می‌ربودند اندکی زان رازها

تا شهب می‌راندشان زود از سما

*شهب: جمع شهباب، سنگ‌های آسمانی، گلوله‌های آتش

[من‌های ذهنی معنوی به جایی می‌رسند که خیال می‌کنند بدون این که با فضاگشایی آسمانِ درونِ خود را بگشایند، می‌توانند به مقصود آمدنشان به این جهان یعنی زنده شدن به خداوند برسند.] اما به‌محض آن که اندکی از رازهای فضای گشوده‌شده را می‌دزدند، شهباب‌های آسمانی مانع پیش‌روی آن‌ها می‌شوند و آن‌ها را از آسمان فضای گشوده‌شده پس می‌زنند.

[انسان نمی‌تواند با نگه داشتن من‌ذهنی و تربیت یک من‌ذهنی معنوی به خدا زنده شود و به اسرار فضای گشوده‌شده آگاه گردد.]

قرآن کریم، سوره صافات (۳۷)، آیه ۶-۱۰

«إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.»



«ما آسمان فرودین را به زینت ستارگان بیآراستیم. و از هر شیطان نافرمان نگه داشتیم. تا سخن ساکنان عالم بالا را نشنوند و از هر سوی رانده شوند. تا دور گردند و برای آنهاست عذابی داریم. مگر آن شیطان که ناگهان چیزی بر باید و ناگهان شهابی ثاقب دنبالش کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۶

که روید آنجا رسولی آمده‌ست

هرچه می‌خواهید زود آید به دست

[شهاب‌های آسمانی به من‌های ذهنی معنوی گفتند:] که به زمین بازگردید، آن‌جا پیامبری همچون مولانا ظهور کرده‌است، بروید و در مقابلشان تسلیم شوید تا خیلی زود هرچه از اسرار و حقایق زندگی می‌خواهید از او بگیرید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۷

گر همی جوید در بی‌بها

أَدْخُلُوا الْأَبْیَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

اگر شما دنبال مروارید بسیار گران‌بهای حضور هستید، تنها از طریق درِ فضاگشایی و همچنین جدی نگرفتن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، می‌توانید وارد خانه شوید و آن را به‌دست بیاورید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۸

می‌زن آن حلقه در و بر باب بیست

از سوی بامِ فلک‌تان راه نیست



ای انسان، اگر می خواهی وارد خانه خداوند شوی، با فضاگشایی حلقه این در را به صدا دریاور و منتظر بایست. سعی نکن با نگر داشتن من ذهنی و ادعای دانستن، از طریق نردبان و پشت بام وارد این خانه شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۹

نیست حاجتتان بدین راه دراز

خاکی ای را داده ایم اسرارِ راز

نیازی نیست این همه راه را با ذهن بیمایید و مدام از فکری به فکر دیگر بپرید، چراکه ما اسرار فضای گشوده شده را برای انسان خاکی ای همچون مولانا آشکار کرده ایم، کافی ست در مقابلش تسلیم باشید و با درک عمیق این که دید هشیاری جسمی غلط است و سبب سرگستگی انسان می شود فضا را باز کنید تا از در اصلی وارد خانه شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۰

پیش او آید اگر خاین نی آید

نیشکر گردید ازو گرچه نی آید

ای کسانی که براساس عقل من ذهنی فکر و عمل می کنید، اگر منافق و خیانتکار نیستید، نزد بزرگانی همچون مولانا بیایید تا نی خالی و معمولی وجودتان آکنده از شکر علوم و معارف الهی شود. [البته ما به عنوان من ذهنی هر لحظه به زندگی و خودمان خیانت می کنیم، چراکه با وجود هشیاری جسمی و درحالی که مرکزمان پر از همانیدگی است ادعای هشیاری حضور داشته و خودمان را آدم معنوی می دانیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۱

سبزه رویاند ز خاکت آن دلیل

نیست کم از سمّ اسبِ جبرئیل

*دلیل: پیشوا

*اسبِ جبرئیل: اشاره به مبارک‌قدمی جبرئیل دارد که هر جا قدم می‌گذارد، آن جا سبزه می‌گردد و موجب حیات و شکوفایی می‌شود.

آن راهنمای الهی از خاک وجود تو یعنی از این ذهن تو که هشیاری جسمی دارد، سبزه معارف می‌رویاند، چراکه او از اسبِ جبرئیل که هر کجا قدمش را بگذارد، آن جا سبزه می‌شود، کمتر نیست. [به عبارتی وقتی سمّ اسبِ جبرئیل، موجب حیات و شکوفایی می‌گردد، چگونه ممکن است بزرگانی همچون مولانا که راهنمای الهی هستند، چنین خاصیتی نداشته باشند؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۲

سبز گردی تازه گردی در نُوی

گر تو خاکِ اسبِ جبریلی شوی

اگر تو نیز که به‌عنوان من‌ذهنی کهنه و فرسوده هستی، خاک پای بزرگانی همچون مولانا بشوی، سرسبز و تازه و باطراوت می‌شوی. به بیانی دیگر اگر در برابر بزرگی همچون مولانا با مقاومت و قضاوت صفر متواضع و فروتن بشوی، فضای درونت باز شده و پیغام زندگی را دریافت می‌کنی.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com